روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

یکشنبه • ۸ مرداد ۱۳۹۶ • ۶ ذیقعده ۱۴۳۸ • ۳۰ جولای ۲۰۱۷ • سال چهاردهم • شماره ۲۹۲۳ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۱۱ • اذان مغرب ۲۰:۳۰ • اذان صبح فردا ۴:۳۴ • طلوع آفتاب ۶:۱۱

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

حرف درشت

راز بقایی

پوریا عالمی: از ما می‌پرسند نظر کارشناسی و روشنفکری و پزشکی و پرتودرمانی و عرفانی ما درباره ماجرای آقای بقایی (که همراه آقای احمدی‌نژاد صلاحیتش برای نامزدی در انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۶ تأیید نشد، اما برای هشت سال ریاست‌جمهوری صلاحیت داشت) چیست؟ و چرا او به زندان افتاد؟ و چرا آزاد شد؟ و آن‌دفعه که رفته بود حبس، سر چی بود؟ و این‌دفعه چی‌شد؟

نظرات مشعشع ما: ببینید یک کارتون بود موقع بچگی‌های ما به اسم میگ‌میگ. یادتان است؟ هیچ‌وقت این بنده‌خدا به شترمرغه نرسید و همیشه همه‌جور بلا هم سرش می‌آمد. ما هر شب آرزو می‌کردیم که خدایا چی میشه میگ‌میگ که این‌قدر گرسنه و پابرهنه است، برسه به شترمرغه و حالش را ببرد؟ اما هرگز این اتفاق نیفتاد. تا کی؟ تا موقعی که پسر دیوید بکام یک روز به باباش گفت: بابا خیلی دوست دارم یه روز میگ‌میگ شترمرغه رو بخوره. بابای پسر دیوید بکام هم یک تکست زد به کمپانی سازنده انیمیشن و گفت در این قسمت میگ‌میگ شترمرغه رو بخوره. هزینه رو کارت‌به‌کارت می‌کنم. باورتان نمی‌شود هنوز کامل کارت‌به‌کارت نکرده بود که میگ‌میگ شترمرغه را گرفت و پدرش را درآورد و خوردش و تمام. حالا حکایت آقای بقایی است. توی محله ما یکی را گشت بگیرد، تا شش‌ماه طرف دمپایی لاانگشتی هم توی خانه نمی‌پوشد، بعد آقای بقایی به قول سخنگوی قوه قضائیه، هم اتهام مالی دارد، هم اتهام استفاده از موقعیت دولتی دارد و هم اتهام توهین دارد، بعد ایشان هم از انفرادی می‌آید و برای ریاست‌جمهوری ثبت‌نام می‌کند. هم دوباره که می‌گیرندش، ۲۰ میلیارد وثیقه دارد که بگذارد و از زندان بیاید بیرون، هم بلد است جلو در زندان برای سخنگوی قوه قضائیه خطونشان بکشد. دمش هم گرم. دم پسر دیوید بکام و بابای پسر دیوید بکام هم گرم. ما که نه بابامان دیوید بکام است، نه ۲۰ میلیارد تومان وثیقه داریم، مجبوریم شارژ ساختمان را هم به‌موقع بدهیم که یک موقع آبمان را قطع نکنند، چون دستمان به جایی بند نیست. چه برسد به اینکه برای رئیس ساختمان شاخ‌وشانه بکشیم... خلاصه نظر ما این است که میگ‌میگ هنوز توی تلویزیون ما هیچ‌وقت به شترمرغه نمی‌رسد و هردفعه هم دست و پاش می‌ماند زیر سنگ. میگ‌میگ فقط توی خانه دیوید بکام می‌تواند شترمرغه را کبابش کند و بخورد. یعنی چی؟ یعنی شما کماکان از پوشیدن دمپایی لاانگشتی در خیابان امتناع کنید که مشکلی پیش نیاید. این است نظریه راز بقایی.

کارتون خواب

محمدرضا ثقفی

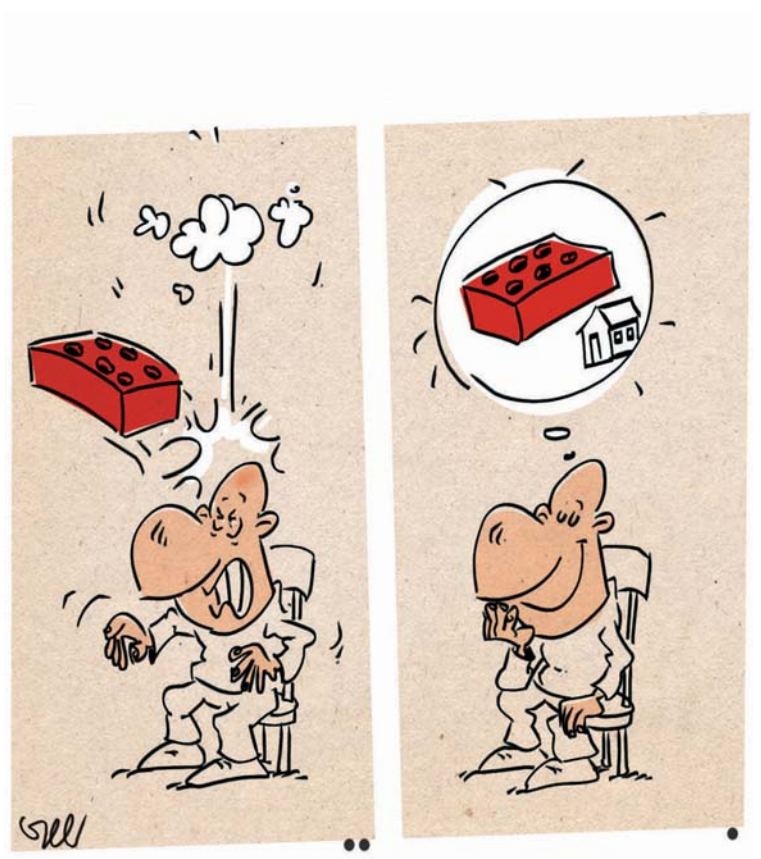

سلام به فردا

راهی برای پایان‌دادن به مسئله کولبری

بایزید مردوخی

سال‌هاست که به دلیل کمبود فرصت‌های شغلی و وجود یک معیشت حداقلی در مناطق مرزی، بخش درخورتوجهی از پیرمردان، میان‌سالان و اخیرا هم جوانان استان‌های غربی کشور به کولبری روی آورده‌اند. به این معنا که کالاهای آماده در آن سوی مرز که به دلیل مشکلات قانونی یا نبود زیرساخت‌ها، امکان ترانزیت زمینی یا ریلی به کشور را ندارند، به وسیله این افراد از طریق راه‌های مالرو و کوهستانی به کشور وارد می‌شود. بدیهی است اگر تقاضایی برای این کالاها وجود نداشت، چنین بازاری خشکیده می‌شد و چنین شغلی دیگر وجود نداشت اما از آنجا که این کالاها که عموما کالاهای مصرفی بادوام هستند، به دلایل متنوعی در میان هم‌وطنان ما تقاضای فراوانی دارند، کولبری همچنان زنده است و کولبران به کار خود مشغول‌اند.

اما آنچه در چند ماه اخیر مردم را نگران کرده و باعث شده در بسیاری از شبکه‌های اجتماعی، از کولبری سخن به میان بیاید، جلوگیری از حرکت آنها در مسیرهای صعب‌العبور کوهستانی از سوی مأموران است که گاه به مرگ این عزیزان ختم شده است. غم‌انگیز است که فردی به خاطر حمل یک بارِ صدکیلویی روی پشت خود، جانش را از دست بدهد و همین غم توجیه‌ناشدنی در میان افکار عمومی، حس همدردی آنان را با جامعه کولبران افزایش داده است. به عبارت دیگر می‌توان به اظهارات شاهدان و کارشناسان اعتماد کرد که گفته‌اند شغل کولبری جابه‌جایی کالاهایی است که به خاطر مسائل و محدودیت‌های اداری جزء اجناس قاچاق به حساب می‌آیند؛ نه به این خاطر که این کالا، برای مردم و جامعه ضرری در پی داشته باشد؛ تنها ضرر اصلی قضیه کولبری در ایران، عرق دستان کولبران، پشت‌های خمیده آنها و جان‌هایی است که از بین می‌رود تا باری در ازای مبلغی ناچیز از آن سوی مرز به این سو بیاید.

اکنون اما وزارت محترم تعاون، کار و رفاه اجتماعی به نمایندگی از دولت به این قشر زحمت‌کش توجه خاصی نشان داده و اولین راهکار را در این دیده است که کولبری را به‌عنوان یک شغل در نظر گرفته و شاغلان آن را بیمه کند. این اقدام به‌عنوان یک مسکن، اقدام ارزشمندی است چراکه باعث می‌شود با توجه بیشتر افکار عمومی به این شغل، اگر فردی حین کولبری آسیب دید یا جانش را از دست داد، مشمول خدمات بیمه‌ای شود اما نباید از یاد برد که مردم این منطقه هم حق دارند مانند سایر هم‌وطنان خود، از شغلی پایدار و درآمدی مستمر بهره‌مند شوند.

بر کسی پوشیده نیست که ایجاد شغلی پایدار به سهولت امکان‌پذیر نبوده و راهکار اساسی ایجاد ظرفیت‌های اشتغال به صورت پایدار با درنظرگرفتن ارزش‌افزوده‌ای برای استان و کشور در نقاط مرزی است. این کار جز از طریق فعالیت‌های تبدیلی دامی و کشاورزی در بخش صنعت، جامه عمل نمی‌پوشد. در این مناطق که دامپروری شغلی تاریخی بوده، می‌توان با احداث چند «پالایشگاه دامی» مردم را به سمت کار اجدادی‌شان از طریق شیوه‌های امروزی و صنعتی‌شده تشویق کرد. این اصطلاح را در تحقیقاتی که نزدیک به ۲۰ سال پیش در استان کردستان انجام دادم، به‌عنوان مرکزی صنعتی که بتواند انواع فراوری‌ها و بسته‌بندی‌ها را برای دام آماده ذبح فراهم کند، تعریف کردم و معتقدم با ایجاد چند پالایشگاه دامی در این استان می‌توان هم اشتغال پایداری را برای مردمان این منطقه از کشور ایجاد کرد و هم زمینه‌ساز صادرات مازاد تولید دامی استان به مصرف‌کنندگان عمده در استان‌های هم‌جوار شد.

یاد آر

به یاد سیف‌الله داد در هشتمین سال فقدانش

جای خالی

محمدمهدی عسگرپور

غیرقابل‌انکار است که در بین هنرمندان چند دهه گذشته کمترکسی علاوه‌بر فعالیت در سطح بالای حرفه‌ای، توان بالای مدیریتی هم داشته باشد و البته این ترکیب نه در کشور ما که در دنیا هم سخت یافت می‌شود، مضاف بر اینکه کار مدیریت هنری در کشور ما آن‌قدر پیچیده و دشوار است که به‌وجودآمدن این ترکیب را سخت‌تر از حد متعارفش می‌کند.

مرحوم سیف‌الله داد بی‌تردید یکی از بهترین نمونه‌های این نوع ترکیب بود. آنچه او را از افراد مشابهش متمایز می‌کرد، وسعت دید و تلاش برای به‌روزشدن بود و این دو نکته با اصولی که به آن معتقد بود از او فرد ممتازی ساخت.

امروزه از آن جهت جای خالی‌اش بیش‌ازپیش احساس می‌شود که بخشی از غبارهای زمان مدیریتش که ناشی از تحولات سیاسی آن روزها بود، فرونشسته و تا حد زیادی مشخص شده که او چه طرح و برنامه بلندنظرانه‌ای برای اداره سینمای کشور داشت؛ برنامه‌ای که در دوره خودش درست فهمیده نشد و توان او را تا حد زیادی گرفت و در جریان محافظه‌کاری و نبود وسعت دید کافی که گاهی وجه مشترک هنرمندان و مدیران می‌شود، محترمانه به او اعلام شد که در تغییرات بزرگ و سختی که در سر دارد نمی‌تواند همراهان زیادی داشته باشد. فکر می‌کنم به‌همین‌دلیل او مأموریت خود در آخرین سمت اجرائی‌اش را پایان‌یافته تلقی کرد و البته در این پایان‌بندی نمی‌توان نقش منتقدان دولت اصلاحات، با ضدارزش قلمدادکردن فضای فرهنگی و هنری آن روزها و هم‌صدایی برخی هنرمندان صاحب تریبون و سکوت برخی فعالان سینما را که تصور دقیقی از تحولات پیش‌رو نداشتند نادیده گرفت. درواقع به استناد منابع آرشیوی، بیشترین تمجیدها از او، نه در روزهای پایانی کارش در وزارت ارشاد، بلکه در دوره‌های بعدتر که همکارانش مطمئن شدند چه گوهری را از کف دادند صورت گرفت و مقایسه‌ها باعث شد، مهر و محبت‌ها نسبت به او بیشتر شود. به‌هرروی قاطبه سینماگران از او به نیکی یاد می‌کنند و او را جزء موفق‌ترین فیلم‌سازان و مدیران فرهنگی پس از انقلاب می‌دانند. امروزه بیماری‌های مزمن حوزه فرهنگ و هنر که حاصل فقدان طرح و برنامه و نبود جسارت اجرا در طول سال‌های متمادی است، بیشتر از همیشه ارزش افرادی مثل آن مرحوم را مشخص می‌کند.

روحش شاد

مطالبات

خرد فراجنسی

محصول حضور برابر و عادلانه «زن» و «مرد»

ناهید توسلی

از مقطع انقلاب تاکنون، زنان هیچ‌گاه از خود کم نگذاشته و همیشه در همه عرصه‌ها، وظیفه انسانی، اجتماعی، مدنی، دینی و... خویش را همراه با نقش زن/ مادرانه‌شان ایفا کرده‌اند و هرگاه هم که نیاز سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، هنری و... دولت‌ها ایجاب می‌کرده و در برهه‌هایی هم که لازم می‌بوده، (حتی با آگاهی از نقش «میانه‌ای/ ابزاری») از حضور مؤثر خود در جامعه هزینه کرده‌اند. اما نکته پرسش‌برانگیز این است؛ همین زنان هنگامی که برای به‌دست‌آوردن حق مشروع برابر و عادلانه خود سهم‌خواهی کرده‌اند، متأسفانه نه‌تنها پاسخی مثبت دریافت نکرده‌اند بلکه با بهانه‌های گوناگون روبه‌رو شده‌اند! این نوع برخوردهای متناقض و غیرقانونی ما زنان را سردرگم کرده است، آن‌سان که اصلا نمی‌دانیم واقعا در کجای جامعه ایستاده‌ایم!

به یاد دارم در آغاز ریاست‌جمهوری دوره هفتم، رئیس‌جمهور قرار بر این داشتند که در کابینه‌شان وزیر زن معرفی کنند. اما ایشان نتوانستند این کار را انجام دهند و وقتی مورد پرسش قرار گرفتند تلویحا اشاره به عدم تأیید علما کردند.

برای ما زنان، به‌ویژه آنانی که در جنبش زنان به فعالیت مشغول هستیم، این یقین حاصل شده بود که عنوان «وزارت»، برای زنان مغایر با موازین دین و شرع است. گرچه عمیقا باورمند به این بودیم - زیرا در تاریخ اسلام خوانده بودیم - که زنان مسلمان از خدمت به جامعه اسلامی و کار در آن جامعه طبق هیچ مأخذ قرآنی و دینی منع نشده‌اند، زنانی مانند «رُفیده» که بی‌شک نخستین ژاندارک در ۱۴۰۰ سال پیش در اسلام بود و به بیماران زخمی در جنگ‌های پیامبر یاری می‌رساند یا حضرت «زینب» (س) که صدای تظلم خود را در عصر عاشورا به گوش دشمنان «حسین» (ع) و جهانیان آن روز (و حتی امروزه) رساند و در صحنه‌های جنگ و فعالیت‌های اجتماعی حضور داشتند.

جای شگفتی فراوان و پرسشی جدی دارد؛ آیا تغییری در شکل و ساختار کشور یا در قانون اساسی آن به‌وجود آمده است که ما زنان از آن بی‌خبریم؟ یا علما، تغییر نظر داده‌اند؟ چه اتفاقی افتاده است که دولت هفتم و هشتم که اولین دولتی بود که مصرانه آمادگی معرفی وزیر زن را داشت، از این کار منع شد اما دولت دهم سه وزیر زن برای کابینه معرفی می‌کند و شگفت‌انگیزتر اینکه دولت یازدهم با همه قول‌وقرارها و وعده‌هایی که دکتر روحانی داده بود، حتی یک زن را به وزارت نگمارد؟ و اینک نیز هنگام چینش کابینه دولت دوازدهم زمزمه‌هایی مبنی بر حضورنداشتن وزیر زن از سوی برخی مسئولان زن و مرد شنیده می‌شود.

بدیهی است جمهوری اسلامی باید با توجه به شرایط امروز جهان و نیز جهان امروز در سده ۲۱ و هزاره سوم و جهانی که شورمندانه شاهد گسترش جنگ و کشت و کشتار و ویرانی شهرها و کشورهای منطقه و جهان، نابودی طبیعت و زمین، این زیستگاه ما آدمی‌زادگان که در همه اساطیر و دین‌های باستان، که هم توان باردهی و بَردهی‌اش و هم بردباری‌اش، همسان توان زایندگی و نیز بردباری «زن/مادر» است، باید از حضور فیزیکی و نیز حضور اندیشواری «زن»، که نیمی از جمعیت ۸۰میلیونی این کشور است بهره‌گیری کند.

نقش و حضور زنان در عرصه عمومی، با وجود وقع‌ننهادن دولت و مسئولان به آن، به‌عنوان امری بدیهی و انکارناپذیر اینک به مرحله‌ای رسیده است که برگشت از آن دیگر امکان‌پذیر نیست، زیرا خواسته‌های برحق حقوقی/انسانی شهروندان به‌ویژه زنان، که نیمی از جامعه را شامل می‌شوند خواسته‌هایی است که بی‌اعتنایی و عبور از آن و فروهشتن آن، زیستن در جهان هزاره سوم و سده ۲۱ میلادی را عملا برای خود مردان نیز مشکل خواهد کرد.

بدون شک، همراهی و همدلی و همنشینی «خرد مادینه» در کنار «خرد نرینه» و تجمیع این دو و بهره‌گیری از «خرد فراجنسی» جهان را امن‌تر و سرشارتر از مهر و محبت و عاطفه و نیز «مصلحانه»تر خواهد کرد. نه مگر: «انا خلقناکم من ذکر و انثی... »؟

*** پژوهشگر و کنشگر حقوق زنان**

دیده‌بان ایران

خورخواب‌ها در بندرعباس

خورهای بندرعباس، پایتخت اقتصادی ایران، پناهگاه معتادان و بی‌خانه‌هایی شده‌اند که ریالی برای هزینه‌های زندگی خود ندارند. شاید به یاد نام‌گذاری گورخواب‌ها در شهریار، بندری‌ها هم به این افراد «خورخواب» می‌گویند. آنها در پیشروی‌های دریا به داخل شهر که خورهای ریزودرشتی را در بخش جنوبی بندرعباس به وجود آورده، زندگی می‌گذرانند و زندگی‌شان ترکیبی است از مصرف مواد مخدر، تهیه غذا و تفکیک زباله. گزارش یک رسانه محلی حکایت از آن دارد که کارتن‌خواب‌های بندرعباس، روزها زباله‌های سطح شهر را می‌جورند تا چیزی برای فروش پیدا کنند و عصرها به جاهای خود در بستر خورها برمی‌گردند و زندگی خود را در بستری از فاضلاب شهری، حشرات ناقل بیماری‌های واگیردار و... ادامه می‌دهند. این خورها که در واقع کارِ سیل‌بند را هم انجام می‌دهند، در صورتِ بروز هرگونه حادثه غیرطبیعی، می‌توانند قتلگاه خورخواب‌ها باشند. کارتن‌خواب‌های بندرعباس هم مانند بسیاری از کارتن‌خواب‌های شهرهای دیگر کشور نیاز به حمایت‌های درازمدت و کوتاه‌مدت دارند؛ نگران‌کننده است اگر تصور کنیم آنها روزی از خورها بیرون بیایند و برای کسب آنچه حق خود می‌دانند، به سمت مرکز شهر روانه شوند.